۷۲. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۲۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - شنبه،۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع: بررسی سند روایت عمربن یزید

- پیش‌گفتار(چکیده)
- سند روایت اهل بطن نخله
  - «عبيد الله بن أحمد الدهقان» وجه تضعیف روایت نزد سیدبحر العلوم؛ وصف «دهقان»
  - بیان مرحوم مجلسی و ترجیح احتمال توثیق «عبيد الله بن أحمد الدهقان»؛ « عبيد الله أحمد بن نهيك»
  - اشاره به وصف «الدهقان» برای «عبيد الله أحمد بن نهيك» در روایت امالی
  - «عبيد الله أحمد بن نهيك» شیخ «حمید بن زیاد»
- بررسی مضمون روایت «أ ما یعلمون انه انما یقتل السفیانی»
  - محوریت کلمه «انما» در ترجیح «یُقتل»
- وجود مفاهیم منفرد در اعتقادات اهلسنت و توحید یافتن آنها با اعتقادات منسجم شیعی؛ تشابک شواهد
  - اشاره به مفهوم منفرد خسف بیداء در کتب اهل سنت
  - مفهوم منفرد خسف بیداء در صحیح مسلم و مستدرک و ضمیمه آن با سفیانی در تفسیر مقاتل
  - ضمیمه خسف بیداء سفیانی با عقیده منسجم شیعی
  - سفیانی و خسف بیداء

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایت بطن نخلة.

موضوعات فرعی:

وجه تضعیف روایت بطن نخله در کلام سید، ترجیح توثیق عبدالله بن احمد در کلام علامه مجلسی، وصف الدهقان برای عبدالله بن احمد در امالی طوسی، نکاتی در روایتِ أمالیعلموناُنه انما یقتل السفاینی، وجود مفاهیم منسج شیعی در منفردات اهل تسنن، خسف بیداء و سفاینی، تحلیل شهادت حضرت سیدالشهداء ع

سند روایت اهل بطن نخله

«عبيد الله بن أحمد الدهقان» وجه تضعیف روایت نزد سیدبحر العلوم؛ وصف «دهقان»

جلسه قبل آقا «دحمان» را فرمودند [که احتمال دارد «دهقان» باشد]. من مطلبی را عرض کردم که در ذهنم راجح شد. سید در تنبیه ثالث فرمودند: «روی الكليني (طاب ثراه) في كتاب الروضة، بسند ضعيف، عن عمر بن يزيد...»[1]، منظور ایشان از ضعف چه کسی است؟ طاطری است؟ در جلسه قبل صحبت شد. عرض کردم به کمک تضعیف مرحوم آقای خوئی در مستند العروه معلوم شد که ایشان به شیخ«حمید بن زیاد الدهقان» تضعیف کرده‌اند؛ عبید الله بن احمد الدهقان مجهول است. مرحوم آقای خوئی این جور فرمودند. لذا در ذهنمان تقویت شد که زیر کلمه «الدهقان» خط بکشیم. مرحوم سید هم از همینجا «ضعیف» را فرمودند. یعنی حمید بن زیاد عن عبید الله بن احمد الدهقان که ایشان مجهول است. پس به‌خاطر مجهولیت ایشان سند ضعیف می‌شود.

فرمودند: بردار عبید الله، یعنی عبد الرحمن بن احمد بن نهیک که در وصفش دارد که ملقب به «دحمان» است. احتمال دارد که «الدهقان» بوده باشد. لقب های دو بردار قبیله‌های بوده است. لذا می‌توانیم بگوییم وصف «الدهقان» برای برادرش هم آمده است. پس برای او هم می‌تواند ثابت باشد. این فرمایش ایشان بود.

مرحوم علامه در خلاصه همین عبارت را می‌آورند. ظاهرش هم ناظر به عبارت نجاشی است. ولی ضبط می‌کنند و می‌گویند: «عبدالرحمن بن نهیک الملقب بالدُخان». تصریح می کنند در خلاصه، یعنی میم ندارد. می‌گویند «الدال المضمومه و...». خب علامه مستندی داشته‌اند که میم «دحمان» را نیاورده اند. در نسخه ایشان نبوده است. تصریح می‌کنند که «دُخان» است. لذا اینکه «دحمان» تصحیف «دهقان» باشد –مخصوصاً اینکه دهقان «ال» می‌گیرد- این احتمال ضعیف می‌شود.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۶

بیان مرحوم مجلسی و ترجیح احتمال توثیق «عبيد الله بن أحمد الدهقان»؛ « عبيد الله أحمد بن نهيك»

ولی شاهد دیگری در مرآة العقول علامه مجلسی پیدا کردم. اینها نکات و شواهدی است که خوب است در فرمایشات علماء دقت شود. احتمال دادم خود همین فرمایش علامه مجلسی در مرآة زمینه‌ساز این بوده که سید بحرالعلوم بفرمایند: «بسند ضعیف». در مرآة العقول، جلد بیست و ششم، صفحه چهارصد و هشتاد و یک است. عرض شد روایت عمر بن یزید، نُه روایت پشت سر هم است. نه‌مین روایت، روایت ما بود. این نُه روایت به روایت پانصد و نُه تعلیق شده بود. روایت این بود:

> **حميد بن زياد ، عن أبي العباس عبيد الله بن أحمد الدهقان ، عن علي بن الحسن الطاطري ، عن محمد بن زياد بياع السابري ، عن أبان ، عن صباح بن سيابة ، عن المعلى بن خنيس قال ذهبت بكتاب عبد السلام بن نعيم وسدير وكتب غير واحد إلى أبي عبد الله عليه‌السلام حين ظهرت الموسودة قبل أن يظهر ولد العباس بأنا قد قدرنا أن يئول هذا الأمر إليك فما ترى قال فضرب بالكتب الأرض ثم قال أف أف ما أنا لهؤلاء بإمام أما يعلمون أنه إنما يقتل السفياني.**
>
> **[1]**

مرحوم مجلسی که بعداً اینها را می‌گویند موثق است، با اتکاء به همین مطلبی است که اول گفته اند. این قرینه است بر اینکه مرحوم سید ای این را ندیده‌اند ولی برایشان صاف نشده، ای اصلاً این را ملاحظه نکرده‌اند و خودشان روی اطلاعات رجالی خودشان به این رسیده‌اند. علامه می‌فرمایند:

> **الحديث التاسع والخمسمائة: مجهول. والظاهر أن عبيد الله هو عبيد الله أحمد بن نهيك الذي وثقه النجاشي وهو المكنى بأبي العباس ، وذكر الشيخ أنه روى عنه كتبه حميد ، لكنه غير مشهور بالدهقان والمشتهر به هو عبيد الله بن عبد الله**[2]

«الحديث التاسع و الخمسمائة، مجهول»؛ البته احتمال دارد كه مجهول بودنش به‌خاطر «صباح بن سيابة» باشد. اگر به اين خاطر باشد، خوب است. در ادامه مى‌فرمايند:

«والظاهر أن عبيد الله»؛ يعنى همين عبيد الله بن احمد كه آقاى خوئى در آن اشكال داشتند و احتمال قوى هم سيد به همين خاطر تضعيف كرده‌اند، باشد. **«هو عبيد الله بن أحمد بن نهيك»؛** كه معروف است و توثيق هم شده است. اگر همينطور باقى بگذاريم مجهول مى‌شود، چون در كتب رجالى «الدهقان» نداريم. اما اگر «ابن نهيك» باشد، توثيق داريم. **«الذي وثقه النجاشي وهو المكنى بأبي العباس»**؛ در سند هم اين كنيه هست.

«وذكر الشيخ أنه روى عنه كتبه حميد»؛ حميد كتب ابن نهيك را مفصل آورده است، **«لكنه غير مشهور بالدهقان»**؛ اين ابن نهيك به دهقان مشهور نيست. خود حميد به دهقان مشهور است اما شيخ ايشان عبيد الله احمد بن نهيك مشهور به دهقان نيست. اين شاهد احتمال جلسه قبل است. عرض كردم آن چه كه در ذهن سيد بحر العلوم پررنگ شده تا بگويند ضعيف است، همين «غير مشهور بالدهقان» است. **«والمشتهر به هو عبيد الله بن عبد الله»**؛ در نجاشى هم پشت سر هم آمده‌اند. يعنى اول مى‌گويد: «عبيد الله بن عبدالله ضعيف»، لذا اگر دهقان او باشد، ضعيف مى‌شود. يعنى احتمال داده مى‌شود كه در سند كافى «عبيد الله بن احمد الدهقان» تصحيف بوده باشد. بلكه «عبيد الله بن عبدالله الدهقان» كه معروف هم هست و نجاشى هم قبل از ايشان گفته[3] است، اگر او باشد كه نجاشى او را تضعيف كرده است. ولى خودشان مى‌فرمايند: مشتهر قبلى او است ولى ظاهر اين است كه «ابن نهيك» است. ظاهرش هم خوب است. يعنى «عبيد الله بن احمد بن نهيك» كتابهاى بسيارى داشته كه حميد بن زياد نقل كرده است. حميد بن زياد مى‌گويد بر اين شيخ اين كتب را قرائت كرده‌ام. ايشان مى‌گويند معلوم نيست «قرأتُ عليه هذه الكتب» يعنى اين كتابها مصنف خودش بوده كه بر مصنفش قرائت كرده باشد اى خود عبيد الله بن احمد مصنف نبوده و اين كتابها را نزد او خوانده‌ام. بنابراين با اين توضيحى كه علامه مجلسى در اينجا داده‌اند، كلمه «دهقان» پررنگ مى‌شود.

---

[1] مرآة العقول نويسنده : العلامة المجلسي جلد : ٢۶ صفحه : ۴٨٢

[2] همان

[3] رجال النجاشي نويسنده : النجاشي، أبو العبّاس جلد : 1 صفحه : 232؛ [٦١٤] عبيدالله بن عبد الله الدهقان الواسطي ضعيف ، له كتاب يرويه عنه محمد بن عيسى بن عبيد... . [٦١٥] عبيدالله بن أحمد بن نهيك أبو العباس النخعي ، الشيخ الصدوق، ثقة ، واله نهيك بالكوفة بيت من أصحابنا ، منهم عبد الله بن محمد وعبد الرحمن السمريان وغيرهما. له كتاب النوادر. أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان بن الحسن قال : اشتملت إجازة أبي القاسم جعفر بن محمد بن إبراهيم الموسوي ـ وأراناها ـ على سائر ما رواه عبيدالله بن أحمد بن نهيك وقال : كان بالكوفة وخرج إلى مكة ، وقال حميد بن زياد في فهرسته : سمعت من عبيدالله كتاب المناسك ، وكتاب الحج ، وكتاب فضائل الحج ، وكتاب الثلاث والاربع ، وكتاب المثالب ، وال أدري قرأها حميد

عليه وهي مصنفاته أو هي لغيره.

اشاره به وصف «الدهقان» برای «عبيد الله أحمد بن نهيك» در روایت امالی

همینطور پی جویی کردم و در ذهنم آمد که ما تنها یک سند در امالی طوسی داریم که بین اینها جمع شده است. یعنی تصریح به ابن نهیک است. «عن حمید عن عبیدالله بن احمد بن نهیک الدهقان». پس در کتب رجالی «الدهقان» نیامده ولی در یک سند امالی طوسی به جمع بین این دو تصریح شده است. خود این قرینه خیلی خوبی است بر «الظاهر»ای که علامه مجلسی فرمودهاند.

شاگرد: روایت امالی طوسی چیست؟

استاد: همین است: «حدثنا حميد بن زياد الدهقان إجازة بخطه في سنة تسع و ثلاثمائة، قال: حدثنا عبيد الله بن أحمد بن نهيك أبو العباس الدهقان»[1].

شاگرد: از عبید الله بن عبدالله روایت زیاد دارد؟ اگر حمید بن زیاد کتاب او را زیاد نقل کرده باشد....

استاد: کتاب ابن نهیک موثق را نقل کرده است، نه کتاب او را.

---

[1] الأمالي (للطوسي)، النص، ص:۳۱۷

«عبيد الله أحمد بن نهيك» شیخ «حمید بن زیاد»

شاگرد: تأیید همین مطلب است. همچنین اگر از او روایت نداشته باشد ای خیلی کم داشته باشد.

استاد: احسنت. من توجه کردهام. در طریقی که نجاشی به کتب عبید الله بن نهیک غیرمشهور به دهقان نقل میکند، همین حمید هست. اما در طریقی که برای کتابهای عبیدالله بن عبدالله دهقان نقل میکند اصلاً حمید نیست. این هم نکته مهمی است که در سند ما آن ضعیف نیست. چون حمید دارد نقل میکند. در طریقی که نجاشی برای عبید الله بن عبدالله دهقان نقل میکند، اصلاً حمید نیست. بنابراین شیخ ـ حمید، همین ابوالعباس عبید الله بن احمد الدهقان هستند. این سند در اعلی هم همه اوصاف را دارد. همه مشکلات بحث ما را حل میکند.

بنابراین «الظاهر» علامه مجلسی سر رسید. «والظاهر أن عبيد الله وه عبيد الله أحمد بن نهيك الذي وثقة النجاشي وهو المكنى بأبي العباس لكنه غير مشهور بالدهقان». در کتب وصف دهقان نیامده ولی مشکلی ندارد؛ لذا الظاهر ایشان سر میرسد.

مرحوم کلینی با همین سند نُه روایت آوردهاند. «حميد بن زياد ، عن أبي العباس عبيد الله بن أحمد الدهقان ، عن علي بن الحسن الطاطري ، عن محمد بن زياد بياع السابري ، عن أبان ، عن صباح بن سيابة ، عن المعلى بن خنيس»؛ این اولین حدیث است. تا نُه روایت را همینطور به ابان تعلیق میکنند.

بررسی مضمون روایت «أما یعلمون انه انما یقتل السفیانی»

محوریت کلمه «انما» در ترجیح «یُقتل»

این حدیث اول هم مضمون جالبی دارد. معلی می‌گوید:

> **«ذهبت بكتاب عبد السلام بن نعيم و سدير وكتب غير واحد إلى أبي عبد الله عليه‌السلام حين ظهرت المسودة قبل أن يظهر ولد العباس».**

شاگرد: در نرم‌افزار «مُسَوّدة» ضبط کرده است.

استاد: بله، آن درست است. ابومسلم خراسانی است.

«بأنا قد قدّرنا أن يئول هذا الأمر إليك فما ترى»؛ اوضاع اجتماعی عظیمی بود. بنی امیه و بنی مروان از بین رفته بودند. اوّلی که ابومسلم خروج کرد، شعارش «الرضا من آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله». به گمانم علامه طباطبایی هم در کتاب شیعه در اسلام[1] آورده بودند.

ایشان به نظرم از تاریخ یعقوبی[2] نقل کرده بودند. خودش نزد حضرت آمد و گفت: منظورم از «الرضا من آل محمد» شما بودید. حضرت جواب دادند نه، [«لستُ بصاحبكم، فإن صاحبكم بأرض الشراة»].

«قال فضرب بالكتب الأرض ثم قال أف أف ما أنا لهؤلاء بإمام أما يعلمون أنه إنما يقتل السفياني»؛ «یَقتل السفیانی یا یُقتل السفیانی»؟ مرحوم مجلسی دو احتمال دادهاند؛

> **قوله عليه‌السلام: «إنما يقتل السفياني» أي أما يعلمون أن القائم يقتل السفياني الخارج قبله كما يظهر من كثير من الأخبار أنه عليه‌السلام يقتله، أو أما يعلمون أن من علامات ظهور دولة أهل البيت قتل السفياني قبل ذلك ، والسفياني لم يخرج ، ولم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج والجهاد.[3]**

ببینید از آن اوّلی که من این روایت را دیدم، «یُقتل السفیانی» به ذهنم آمد. خواندم: «انما یُقتل السفیانی». یک بار هم احتمال «یَقتل» در ذهنم نیامد. الآن هم تیک اعراب نرم‌افزار را گذاشتم و

دیدم آنها «یَقتل» ثبت کرده‌اند. «اما یعلمون انما یقتل السفیانی»؛ یعنی صاحب الامر عج. مرحوم مجلسی هم اولین احتمال را همین دادند که حضرت او را می‌کشد. بعد احتمال دوم را فرموده‌اند. علی ای‌ّحال بحث حدیثی است؛ کدام یک از اینها اولویت دارد؟ با اینکه اینها را دیدم در ذهنم احتمال اوّل راجح است. چرا «یَقتل» نیست؟ اوال ًعبارت را ببینید: «اما یعلمون» چه استفهامی است؟ استفهام انکاری است! یعنی حضرت می‌خواهند بگویند آنها نمی‌دانند؟! استفهام تقریری است. یعنی همه آنها این را می‌دانند. نه اینکه علم آنها را انکار کنیم.

شاگرد: اگر همزه انکار باشد، «ما یعلمون» هم مثبت می‌شود. یعنی می‌دانند.

استاد: انکار نفی؟ استفهام انکاری به این صورت نبود. استفهام انکاری انکار مسئول به بود.

شاگرد: اگر در «ما یعلمون» ما نافیه باشد، آن وقت مثبت می‌شود.

شاگرد۲: در استفهام انکاری می‌خواهد یک مسأله را باطل کند.

شاگرد: می‌خواهد «ما یعلمون» را ابطال کند.

استاد: نمی‌خواهد آن را ابطال کند، می‌خواهد تقریر بگیرند که شما می‌دانید. الآن حضرت می‌خواهند یک چیزی را بگویند که آنها همه می‌دانند. هم آن چه که می‌دانند درست است و هم اینکه می‌دانند درست است. علی ای حال شما یک استفهام تقریری مثال بزنید.

شاگرد: «**أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى**»[4] اگر ابطالی باشد، به چه معنا است؟

استاد: آیه انکاری است؟! صحبت سر تعریفی است که در کنار تقریری می‌گویید. اذا اجتمع افترقا. اگر فقط انکاری را گفته بودید و اینها را به آن برگردانید ما حرفی نداریم. اما می‌گویید ما دو جور استفهام داریم؛ استفهام انکاری و تقریری. وقتی کنار هم می‌خواهید مثال بزنید، «ا ما یعلمون» جزء تقریری ها می‌شود یا انکاری؟ علی ای‌ّحال اگر استفهام انکاری بگیریم یا تقریری در مقصود حضرت هیچ فرقی نمی‌کند. حضرت می‌خواهند بفرمایند هم می‌دانند و هم دانستنی است که درست است و هیچ مشکلی ندارد.

خب الآن «أ ما یعلمون انه انما یقتل السفیانی»؛ این «انه» یعنی حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام؟ اسمی از ایشان در روایت نبوده است. در اینجا ضمیر شان مناسب است. اگر هم ضمیر به حضرت برمی‌گشت، دیگر «انما» نمی خواست. «أ ما یعلمون انه یَقتل السفیانی» بود و تمام. «انه انما یَقتل السفیانی» غلط نیست ولی نیازی نیست. وقتی ضمیر شان است، برای حصر آن «انما» خیلی پر رنگ می‌شود. «أ ما یعلمون ان الشأن انما یُقتل السفیانی». چرا «یُقتل» را عرض می‌کنم؟ نکته ی مهمی در بحث داریم.

---

[1] شیعه در اسلام، ج ۱، ص ۵۴

[2] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹

[3] مرآة العقول نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲۶ صفحه : ۴۸۲

[4] ١٤قلع

وجود مفاهیم منفرد در اعتقادات اهلسنت و توحید یافتن آنها با اعتقادات منسجم شیعی؛ تشابک شواهد

اشاره به مفهوم منفرد خسف بیداء در کتب اهل سنت

چند بار دیگر عرض کردم؛ شما در یک مقاله می‌توانید موارد را فهرست کنید که در اعتقادات کل مسلمین و روایات آن‌ها مطالب منفرد منفرد می‌آید. بزرگان علماء و محدثین آن‌ها هم قبول دارند و می‌گویند ثابت است. اما همان منفردها وقتی در اعتقادات شیعه می‌آید، یک امر منظمی مثل یک گردن بند می‌شود. چطور یک نخ، دانه‌های گردن‌بند را به هم وصل می‌کند و یک واحد می‌شود؟! اختصاصات اعتقادی شیعه بسیار زیاد است، فقط باید جمع‌آوری شود. یکی از آن‌ها همین بحث است.

حضرت که فرمودند «أ ما یعلمون انه انما یُقتل السفیانی»، چرا «یُقتل»؟ چون حضرت بقیة الله که او را نمی کشند. او وقتی می‌خواهد علیه حضرت به مکه برود، کشته می‌شود. اتفاقا قبل زمانی است که حضرت التجاء به بیت کرده‌اند. حضرت او را نمی‌کشند. او می‌خواهد به طرف حضرت برود و خسف بیداء صورت می‌گیرد و لشگر او به زیر زمین می‌روند. خب اگر این جور باشد، پس باید «یُقتل السفیانی بالخسف» باشد. نصرتی از جانب خداوند برای ولیش است که علیه این ملعون سفیانی است. آن وقت شواهدی که در اینجا خیلی جالب است، این است:

خیلی جالب است، اصل خود خسف بیداء در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم هست. اصلاً مسلم

برای آن یک باب[1] باز کرده است؛ اینکه خسف بیداء داریم و ثابت است. روایاتش را هم می‌آورد. «باب الخسف بالجیش الذي یؤم البیت»؛ به طرف مکه می‌روند. جالب این است که نقل این روایت هم در خود مسلم هست. می‌گوید در زمانیکه لشگر شام برای ازبین‌بردن مثل ابنزبیر به‌سوی مکه می‌رفت، در زمان رفتنش این حدیث را از ام سلمه نقل کرده‌اند و خود راوی می‌گوید منظور این نیست. یعنی برایشان واضح بود که این لشگری که دارد می‌رود آن نیست.

شاگرد: بیداء اسم یک سرزمین است؟

استاد: بیداء الارض، یعنی زمین صاف. ولی در روایات و بحث حدیثی دارند که بیداء، ظَهر مدینه بود. وقتی از مدینه بیرون می‌رفتند و تلبیه می‌گفتند، وارد بیداء می‌شدند. لذا سرزمینی که پشت مدینه منوره است، بیدا است. لذا وقتی لشگرش وقتی از مدینه به‌سوی مکه بیرون رفتند، به امر الهی آن جا خسف می‌آید. این برای صحیح مسلم و بخاری است.

آن چه که جالب است، این است: اینکه حضرت فرمودند «أ ما یعلمون»، اینطور نیست که از مطالب شیعه باشد. از مطالب همه مسلمین، در همان زمان امام علیه‌السلام بود. به‌نحوی‌که وقتی حضرت می‌فرمایند «أ ما یعلمون»، یعنی در شیعه مطالب منضبط و منظومه است و به هم مرتبط است.

نه اینکه فقط یک مفرد باشد.

---

[1] صحیح مسلم (4/ 2208) باب الخسف بالجیش الذي یؤم البیت

مفهوم منفرد خسف بیداء در صحیح مسلم و مستدرک و ضمیمه آن با سفیانی در تفسیر مقاتل

در تفسیر مقاتل[1] دارد؛ ذیل آیه شریفه « وَأْخُذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»[2] دارد: «نزلت في السفياني»؛ ببینید آن زمان چقدر معروف بوده! یعنی مطلب فقط روائی نبوده است. آیه قرآن بوده است. خود همین صحیح بخاری و مسلم که خسف را گفته اند، مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، همینجا مطلب خسف را مطرح میکند و ذهبی هم میگوید «علی شرط الشیخین». یعنی روایت مستدرک مثل صحیح بخاری و مسلم است. حاکم صریحاً نقل میکند و میگوید: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: " يخرج رجل يقال له: السفياني في عمق دمشق، ... حتى إذا صار ببيداء من الأرض خسف بهم »[3]. یعنی خسف بیدا، فقط خسف منفرد نیست. در صحیح بخاری و مسلم خسف بیداء دارید، اما اسمی از سفیانی ندارید. در مستدرک یک کلمه به آن اضافه میشود، میگوید این خسف بیداء برای «السفیانی» است.

شاگرد: از دمشق به مدینه میرود؟

استاد: بله. در صحیح بخاری و مسلم داشت: «الخسف بالجيش الذي يؤم البيت». در مستدرک کلمه «السفیانی» را اضافه کرده است. در تفسیر مقاتل اضافه دارد و میگوید آیه، «نزلت في السفياني». پس یعنی خروج سفیانی فقط یک چیزی روی مالحم و روایات نیست. مامخذ قرآنی دارد. آن هم در تفسیر قدیمی مقاتل که معاصر امام علیه‌السلام بود. ببینید روایات چطور به هم مربوط شد.

---

[1] تفسير مقاتل بن سليمان نویسنده : مقاتل بن سليمان جلد : 3 صفحه : 70؛ «(ولو ترى إذ فرغوا فلا فوت) * يقول: إذا فزعوا عند معاينة العذاب، نزلت في السفياني، وذلك أن السفياني يبعث ثلاثين ألف رجل من الشام مقاتلة إلى الحجاز عليهم رجل اسمه بحير بن بجيلة، فإذا انتهوا إلى البيداء خسف بهم، فلا ينجو منهم أحد غير رجل من جهينة اسمه ناجية يفلت وجهه، مقلوب وجهه وراء ظهره، يرجع القهقرى، فيخبر الناس بما لقي أصحابه. قال: * (وأخذوا من مكان قريب) * [آية: 51] من تحت أرجلهم».

[2] سبأ٥١

[3] المستدرك على الصحيحين للحاكم (٤/ ٥٦٥)

ضمیمه خسف بیداء سفیانی با عقیده منسجم شیعی

خب تا اینجا خسف بیدا آمد؛ «یؤمّ‌البیت» آمد. دنبالش «السفیانی» هم آمد. نزول آیه هم برای آن آمد. اما اینکه این مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام هست یا نه، هنوز نیامده است. منفرد منفرد است. ولذا عرض کردم نکته‌ای است؛ گفتم ممکن است یک سنی در محیط اهلسنت به دنیا بیاید و هشتاد سال هم زندگی کند و در همان محیط وفات کند ولی اسمی از سفیانی نشنیده باشد. چرا؟ چون فقط روایاتی در کتب‌شان است. حالا چه کسی هست که درس طلبگی بخواند و ببیند یک روایتی هم دارد. در عرفشان نیست. ولی در کتب که میروی میبینی یک روایتی هست. اما آیا ممکن است کسی شیعه باشد، در محیط شیعه باشد ولی اسمی از سفیانی نشنیده باشد؟! ممکن نیست. به این خاطر که در روایات آنها اینها منفرد منفرد هست. آیه نازل شده «اخذوا من مکان قریب» بعد میگویی «نزلت فی السفیانی» و تمام. یک چیز منفردی است. اعتقادات آنها این منفردات را در یک مجموعه قرار نمیدهد. حتی سیوطی مجبور میشود بگوید «الخلفاء الاثنی عشر منهم المهدی علیه‌السلام». ولی آنها روایت صریح ندارند. خلفاء اثنی عشر را دارند، مهدی را هم مفصل دارند، اما اینکه این مهدی از اثنی عشر است، ندارند. سیوطی تطبیق داده است.

نکته این است: همه این منفردات اهلسنت در نظام عقیدتی شیعه یک جدول منظم است. سفیانی، خروج حضرت و ... همه منظم است. این مطلب خیلی مهمی است. اعتقادات و منفراتی از عقائدی که خودشان قبول دارند، در شیعه اینطور هست.

البته بعداً نگاه کنید؛ طبری[1] همین را میآورد. سمعانی میآورد. شوکانی در تفسیرش «فتح القدیر»[2]، از هشت نفر از صحابه نقل میکند. یعنی یک سنی در کتاب تفسیری اش ذیل آیه از هشت نفر از صحابه نقل میکند. آن هایی که برای ما نقل نکرده ببینید چقدر میشود.

شاگرد: چه چیزی را نقل میکند؟

استاد: خسف بالبیدا را نقل میکند.

شاگرد: وقتی منفردا نقل میکنند یعنی یک روزی یک خسف بیدایی میشود؟

استاد: میگویند جیشی هست که «یومّ‌البیت»، در برخی از آنها دارد «رجل من القریش التجأ الی البیت». مرتبطات اینها خیلی جالب است. تشابک محوری به این معنا است. یعنی موضوع محور، نه سند محور، یک موضوع را میگیری و شروع میکنید برایش شواهد میآوری.

شاگرد: می‌خواستید ارتباطش با حضرت را بفرمایید.

---

[1] تفسير الطبري، ج ۲۰، ص ۴۲۲

[2] فتح القدیر ج٤، ص ۳۸۶

سفیانی و خسف بیداء

استاد: ارتباط آنها با حضرت، وقتی در کتب شیعه میآیید مفصل است. میگویند از علامات حتمیه است. یکی از آنها همین حدیثی است که الآن خواندیم. «أ ما یعلمون؟!». نکتهای که این تعبیر دارد، همه اهلسنت مفردات آن را میدانستند. اینکه خسف بیداء دارید، سفیانی خروج میکند و.... همه اینها را میدانستند. اما اینکه امام میگویند من از شیعه انتظار دارم و «لست بامام لهوالاء»، یعنی اگر من امام شما هستم، آن مفرداتی که اهلسنت دارند، باید نزد شما هم منظومه شده باشد. یعنی آنکه الآن شما میگویید «قدّرنا ان یئول هذا الامر الیک»، اینطور نیست. چون «اما یعلمون انه انما یُقتل السفیانی». خسف و ... شواهد این است که «یُقتل»، نه «یَقتل السفیانی». البته خلجانی در ذهنم هست ولی الآن اصلاً حاضر نمیشود که یک روایت باشد که گفته باشد امام علیهالسلام سفیانی را بکشند.

شاگرد: روایت هست. بعد از خسف مذاکره میکنند.

شاگرد۲: در ذهن من هم اینطور هست که خود سفیانی در خسف نیست وبرخی به او خبر میدهند.

استاد: بله، در روایت داشت[1] که حتی کسانی که گناه نداشتند زیر زمین میروند. از حضرت سؤال میکنند که خب آنها که گناهی نداشتند. حضرت فرمودند وقتی خسف آمد همه زیر زمین میروند ولی با نیتشان محشور میشوند. اینجا زیر زمین میروند الا یک نفر یا دو نفر که فرار میکند و به سفیانی خبر میدهد. لذا خود او در جیش نیست. پس این «یُقتل»ای که خواندم بهخاطر این پیش زمینه ذهنی من بوده که سفیانی هم در خسف کشته میشود. درحالیکه سفیانی هنوز نیامده و فقط لشگر فرستاده است. خود در دمشق و شامات باشد.

شاگرد: اینکه میگویند گناه نکردهاند و بدون گناه کشته میشوند، چه گناهی بالاتر از اینکه به جنگ حضرت میروند؟

استاد: نه، مسلم در باب اسواق آورده است. عدهای هستند که معیت نکردهاند. صریحاً میگوید که همراهی نکردهاند. کاروان است و با آنها میروند. مخصوصاً قدیمها که امکانات کم بوده است. وقتی یک کاروان راه میافتاد، عدهای غرض معیت با اینها نداشتند تا همراه آن باشند. فقط معیت در سفر داشتند. چون رسم آنها بوده است. اصلاً مسلم در اسواق ذکر میکند.

شاگرد: در مستدرک روایتی هست که خود سفیانی هم هست. **«وَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي الْحَرَّةِ فَيَبْلُغُ السُّفْيَانِيَّ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ جُنْدًا مِنْ جُنْدِهِ فَيَهْزِمُهُمْ، فَيَسِيرُ إِلَيْهِ السُّفْيَانِيُّ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى إِذَا صَارَ بِبَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ خُسِفَ بِهِمْ، فَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا الْمُخْبِرُ عَنْهُمْ»[2].**

استاد: من این مخبر را خواندم. گفتم مخبری است که فقط خبر میدهد اینها خسف شدهاند. نه مخبری که سراغ خود سفیانی بر میگردد.

شاگرد۲: بشیر و نذیر دو بردار هستند که جبرئیل می‌آید و به صورتشان سیلی می‌زند با پشت بر می‌گردند. نذیر به سفیانی خبر می‌دهد و بشیر توبه می‌کند و نزد امام عصر می‌آید. بعد هم مذاکره‌ای بین سفیانی و حضرت هست. سفیانی قبول می‌کند که توبه کند ولی اطرافیانش از بین کلب او را تشویق می‌کنند.

استاد: خب باید این حدیث و سائر روایات جمع شود. ببینیم این مضمون در مجموع روایات چند موید دارد. به‌خصوص در مثل غیبت نعمانی.

شاگرد: وسائل اعراب گذاری شده «یُقتل» گذاشته‌اند.

استاد: بله، خیال می‌کنیم «انما» جور در نمی‌آید.

شاگرد: احتمالاً فهم مصحح باشد. چون در جای دیگر دیدم که احتمال داده‌اند سقطی بوده و در عبارت «یقتل» اضافه کردند. «ان صاحبهم یقتل السفیانی».

استاد: علی ای حال باید متوجه باشیم مطلب ظهور، یک مطلبی نیست که بخواهیم بگوییم شیعه می‌گویند. حتی خود ظهور امام علیه‌السلام را سنی ها بگویند. بلکه علائم ظهور حضرت هم بعنوان مطلب حدیثی من‌فرد. نه فقط مطلب حدیثی محض باشد. بلکه حدیثی ای است که آیه قرآن را تفسیر می‌کند. این خیلی مهم است. البانی[3] ذیل آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»[4] می‌گوید یکی از مصادیق «الغیب» ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است. درست شبیه روایات شیعه است. از چنین کسی خیلی جالب است. می‌گوید مصداق الغیب، خروج المهدی است.

ببینید غیر از اینکه اصل خروج قرآنی است، و اهلسنت روایاتی دارند، علامیت سفیانی هم که نزد آنها با هم مرتبط نشده، در اعتقادات شیعه این دو با هم جوش خورده‌اند، خود علامتش هم مأخذ قرآنی دارد. این چیز کمی نیست. خود خروج سفیانی نزد اهلسنت، مأخذ قرآنی دارد. انسجام اعتقادات شیعه این قدر مهم است. یک نظام است. مفرداتی که آنها قبول ندارند با یک سلک به هم ارتباط پیدا می‌کنند.

شاگرد: در علائم قطعیه بداء راه ندارد؟

استاد: حضرت فرمودند آن چه که در آن بداء نیست، اصل ظهور است. چون وعدالله است. بقیه آنها مشتمل بر وعیدهایی هست. در وعیدهای الهیه بداء مشکلی ندارد. در وعد الهی که اصل ظهور است، بداء نیست. البته در برخی جاها هست که اینها محتوم است. سفیانی، صیحه، خسف، نفس زکیه.

شاگرد۲: در غیبت نعمانی دارد: **«إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْمَحْتُومِ»[5].**

استاد: تعبیرات مهم است. محتوم است. به‌خصوص خود سفیانی. یعنی حتی سفیانی نسبت به سائر علامات بر محتومیتش بیشتر تأکید شده است. ولی استدلالی که حضرت در آن روایت فرمودند یک نحو استدلال درجه اعلای کلامی است.

شاگرد: در ملاحم سید بن طاووس هست: **«إذا كانت بالشام هدة قبل البيداء فلا بيداء و لا سفياني»[6].**

استاد: یعنی در شام هُدّهٔ صورت می‌گیرد که دیگر بدایء و سفیانی نیست. یعنی تمام شده و گذشته؟ یعنی وقتی این هدهٔ می‌آید زمان آنها گذشته است؛ زمان آنها گذشته یعنی بدایء شده؟ یا آنها واقع شده‌اند و هدّهٔ شده؟ هدّ یعنی منهدم شدن

تحلیل روایت: أما یعلمون.... با شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام

این مطالبی که عرض کردم برای تحلیل شهادت حضرت سید الشهداء هم نافع است.

شاگرد۲: در کتاب تشریف فی المنن «قبل البدایء» دارد.

استاد: پس «قبل» را دارد و درعینحال «فلا بدایء».

این روایت «أ ما یعلمون» که الآن خواندیم با این مقدماتی که عرض کردم؛ که این قدر از زمان حضرت مشهور بود، خب این «أ ما یعلمون» را حضرت سیدالشهدا می‌دانستند یا نه؟ تحلیل و توجیه فهم شهادت حضرت با این «أ ما یعلمون» به چه صورت می‌شود؟ هر کسی خواست تحلیل کند باید این «أ ما یعلمون» را بگذارد. تا نگذارد خوب نمی فهمد که امام علیه‌السلام چه کار کرده‌اند.

شاگرد: دلالت تصوری را چهار مرحله کردید. یک قسم قرائن لبیه بود. اینجا «یَقتل» یا «یُقتل» که فرمودید، به معلومات دائرة المعارفی بر می‌گردد که ظهورات شخصیه بگیرد؟ نسبتش با ظهورات نوعیه چیست؟

استاد: آن چه که در ذهنم راجح حسابی است، فقط کلمه «انما» است. نه این‌که ذهن این بود که خود سفیانی در خسف از بین می‌رود. آن یک مطلب و قرینه خارجیه بود که می‌تواند در ذهن من بوده باشد. اما راجح در ذهنم این است که قرینه داخلیه و تصوریه بوده است. یعنی از سیاق عبارت عربی اگر حضرت می‌خواستند بگویند حضرت صاحب الامر، سفیانی را می‌کشند، می‌فرمودند: «أ ما یعلمون انه یَقتل السفیانی». در «انه انما یقتل السفیانی»، انما، ظهور را در ضمیر شأن می‌برد. «انما» ضمیر «انه» را شأن می‌کند. نه این‌که بعد از این‌که «انه» و فاعل «یَقتل» آمده، «انما» فاصل شود. هرچند غلط نیست ولی ذهنم از «انما» رفته که «یُقتل» بخوانم.

شاگرد: اصلاً اسم حضرت بقیة الله در روایت نیامده است.

استاد: بله، این هم یکی دیگر است.

شاگرد۲: حصری هم که هست دال بر این است که فقط سفیانی را می‌کشد.

استاد: حالا ممکن است که حصر نسبت به مقتول باشد. یعنی تنها کسی که سفیانی را می‌کشد حضرت است. نه این‌که تنها کسی که حضرت او را می‌کشد سفیانی است. نگفتم احتمالش صفر است ولی به گمانم به‌عنوان قرینه داخلیه و دلالت تصوری «انما» کاری می‌کند که «یُقتل» ولی از «یَقتل» می‌شود.

شاگرد: جایی هم هست که بگوید سفیانی اسم است یا وصف است؟

استاد: سفیانی یعنی از طائفه بنی امیه است. حاج آقا می‌فرمودند در اول صحبتی که سفیانی می‌کند، لباس عثمان را می‌پوشد. یزید ملعون هم همین کار را کرد. یزید که بالای منبر رفت، پیرهن عثمان را در مسجد شام پوشیده بود. گفت ما شهید مظلوم داریم. اتفاقا مطلبی که

می‌خواستم از اول در رابطه با حضرت سیدالشهداء علیه السلام بگویم همین بود. یزید از اول می‌دانست تنها رقیبش حضرت سید الشهداء هستند. اولی که سر کار آمد می‌گفت من باید ایشان را بردارم. از دو جهت بردارم؛ رقیب است. نه اینکه بگویی با ما بیعت کن. در بین مردم تنها رقیب او است. چطور خلیفه مسلمین می‌خواهد نفس بکشد؟! با اینکه سید الشهدا سبط پیامبر خدا هستند. شاهد مهمش این است: در بحارالانوار هست. وقتی برای بیعت نامه نوشت، گفت: «ولیکن مع الجواب رأس الحسین». یعنی تا اینجا جلو رفت. مهم ترش که اصلاً ربطی به روایت ندارد و یک نحو اجتهاد است؛ وقتی سر مبارک شهدا را آوردند، شعر خواند: «لیت أشیاخی ببدرٍ شَهِدوا جزعَ الخزرجِ من وَقْعِ الأسَلْ». یعنی وقتی خلیفه شد تازه زبانه انتقام شعله‌ور شد. تازه گفت حال وقتش است. کسی که الآن می‌گوید «لیت اشیاخی» اکتفاء می‌کند که بگوید بیایید با من بیعت کنید و تمام؟! نه، حال روزش است. یعنی هر جور که هست باید انتقام بگیرد. اینها مطالب مهمی است در درک اینکه حضرت چه کار کردند. حضرت به‌عنوان یک کاندید مهم در خلافت او بود. حضرت که ابتدا به ساکن علیه او کاری نکردند. مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ابن عمر و دیگران با حضرت بیعت نکردند، حضرت با کاری ندا‌شتند. حضرت هم فرمودند اینها با من بیعت نکرده‌اند و کاری هم با آنها ندارم. اگر هم یزید می‌گفت با من بیعت نمی‌کنی نکن، حضرت از مدینه بیرون نمی رفتند. والی مدینه می‌گفت یزید فرستاده که اختیار با شما است، می‌خواهید بیعت کنید یا نکنید، دراینصورت حضرت که از مدینه بیرون نمی رفتند. اینها مشکلی نیست. اما

گفت «ولیکن مع الجواب رأس الحسین». «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ»[7]؛ حضرت شبانه رفتند و ساری چیزهایی که پیش آمد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] صحيح مسلم (۴/ ۲۲۰۸)

۲- باب الخسف بالجيش الذي يؤم البيت

۴- (۲۸۸۲) حدثنا قتيبة بن سعيد، وأبو بكر بن أبي شيبة، وإسحاق بن إبراهيم - واللفظ لقتيبة، قال إسحاق: أخبرنا وقال الآخران: حدثنا - جرير، عن عبد العزيز بن رفيع، عن عبيد الله ابن القبطية، قال: دخل الحارث بن أبي ربيعة وعبد الله بن صفوان وأنا معهما، على أم سلمة أم المؤمنين، فسألاها عن الجيش الذي يخسف به، وكان ذلك في أيام ابن الزبير، فقالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يعوذ عائذ بالبيت، فيبعث إليه بعث، فإذا كانوا ببيداء من الأرض خسف بهم» فقلت: يا رسول الله فكيف بمن كان كارها؟ قال: «يخسف به معهم، ولكنه يبعث يوم القيامة على نيته» وقال أبو جعفر: هي بيداء المدينة،

۶- (۲۸۸۳) حدثنا عمرو الناقد، وابن أبي عمر - واللفظ لعمرو قال: حدثنا سفيان بن عيينة، عن أمية بن صفوان، سمع جده عبد الله بن صفوان، يقول: أخبرتني حفصة، أنها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم، يقول: «ليؤمن هذا البيت جيش يغزونه، حتى إذا كانوا ببيداء من الأرض، يخسف بأوسطهم ويناد أولهم آخرهم، ثم يخسف بهم، فلا يبقى إلا المشريد الذي يخبر عنهم» فقال رجل: أشهد عليك أنك لم تكذب على حفصة، وأشهد على حفصة أنها لم تكذب على النبي صلى الله عليه وسلم

[2] المستدرك على الصحيحين نویسنده : الحاكم، أبو عبد الله جلد : 4 صفحه : ۵۶۵

[3] موسوعة الألباني في العقيدة (9/ 276)؛ «وخلاصة القول: إن عقيدة خروج المهدي عقيدة ثابتة متواترة عنه - صلى الله عليه وآله وسلم - يجب الإيمان بها لأنها من أمور الغيب، والإيمان بها من صفات المتقين كما قال تعالى: {الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ}. وإن إنكارها لا يصدر إلا من جاهل أو مكابر. أسأل الله تعالى أن يتوفانا على الإيمان بها وبكل ما صح في الكتاب والسنة. ».

[4] البقرة ٣

[5] كتاب الغيبة للنعماني ويسندة : النعماني، محمد بن إبراهيم جلد : 1 صفحة : ٣٠١

[6] الملاحم و الفتن في ظهور الغائب المنتظر(عج) ويسندة : السيد بن طاووس جلد : 1 صفحة : ۶۶

[7] القصص٢١